

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ  
وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ  
مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۷۴) وَمِنْهُمْ مَنُ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ (۷۵) فَلَمَّا آتَاهُمْ  
مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ (۷۶) فَأَغْرَبْنَاهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا  
كَانُوا يَكْذِبُونَ (۷۷) أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (۷۸) الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ  
الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۷۹) اسْتَغْفِرُ  
لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي  
الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۸۰)

#### مقدمه

بعد از این که بحث فی الجمله ای راجع به برخورد با کفار و منافقین و غلظت نسبت به کفار و منافقین مطرح شد که البته مفصل تر قابل پیگیری است. باید روی هر کدام از این ها یک کار موضوعی بشود. کما این که مراحل دعوت را می شود در قرآن پیگیری کرد، مراحل برخورد را هم می شود پیگیری کرد. از **فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْنًا** (طه: ۴۴) شروع می شود تا به سمت و سوهای دیگری برود؛<sup>۱</sup>

#### منافق از اول جزء جریان کفر نبوده است

(۷۴): **يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا** این جا همان بحث قسم خوردن منافقین است. می دانید که ما در ادبیات دینی مان کلاً نهی نذر و قسم داریم. کسانی که کثیر الحلف هستند یا ریشه در نفاق دارند، یا سر از نفاق هم درمی آورند؛ چون که آدم را در مقابل خدا قرار می دهد. برای همین داریم که **وَلَا تُطِيعُ كُلَّ خَلْفٍ مَّهِينٍ** (قلم: ۱۰). اگر می خواهی کاری بکنی، بکن چرا مرتب قسم می خوری؟ همین سوره توبه و سوره منافقون را که ببینید، **اتَّخَذُوا**

أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً؛ این‌ها پشت سر قسم‌ها قایم می‌شوند. يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا؛ این‌ها مرتب در حال قسم خوردن هستند که ما این حرف را نزدیم **وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ؛** این‌ها آن کلمه کفر را گفتند. ببینید این نکته‌ای است که هم در سوره منافقون داشتیم و هم این‌جا تکرار می‌شود که منافق کسی نیست که از همان اول یک تئوری و هدفی برای ضربه‌زدن دارد، و این‌که از اول عزمش را جزم کرده باشد برای ضربه‌زدن. درست پشت سر این آیات جریان شکل‌گیری نفاق را می‌گوید. منافق این نیست، اگر هم باشد، دسته غیر قابل توجهی هست. منافقین کد دار شناسنامه دار قرآنی این‌ها نیستند؛<sup>۲</sup>

خلاصه، جریان نیست که شما فکر بکنید این‌ها از اول حتماً به قصد ضربه‌زدن وارد شده‌اند.<sup>۳</sup>

### همه منافقین برای ضربه‌زدن مأموریت ندارند

(۱۱: ۳۱) لذا داریم **كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ (۷۴)؛** یعنی این‌که طرف، یک موقعی مؤمن بوده است. این نگاه، نگاه اشتباهی است که دنبال این باشید که مثلاً بروید سابقه‌های منفی از طرف پیدا کنید که نشان بدهید این با سیا رابطه داشته! این نگاه و این تفکر، درست نیست؛ چون به ذهن آدرس اشتباه می‌دهد. آن وقت نمی‌توانید بپذیرید، کسی که مثلاً رزمنده بوده و دست و پا داده و جنگیده هم می‌تواند بعداً توی این دسته قرار بگیرد. این نوع دنبال‌گیری حوادث که شما می‌خواهید در سابقه طرف دقت کنید بله، البته می‌توانید مثلاً **سابقه‌های حُبِّ الدُّنْيَا** را توی فرد شناسایی کنید و تشخیص بدهید.<sup>۴</sup>

(۱۲: ۴۹) این که داریم: **تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ (قصص: ۸۳)؛** کسانی که اصلاً اراده برتری و برتر شدن در دنیا را نداشته باشند. این اراده برتر شدن سر از جاهای خوبی در نمی‌آورد؛ کسی که بخواهد یک برتری بر دیگران را تجربه بکند، البته جدا از این که بالاخره خدا رزق‌هایی به بعضی‌ها می‌دهد، یا شأن‌های اجتماعی می‌دهد یا نمی‌دهد.

منافق بین ایمان و کفر در رفت و برگشت است

(۱۴:۰۲) در هر حال این خط را دنبال نکنید، ولی ما دوست داریم توی سوابق طرف که بگوییم: دیدی این مأمور مخفی فلان جا بوده! این طرز تفکر برای پیگیری بحث منافقین درست نیست. بارها تذکر قرآن این بوده که این‌ها اهل ایمان بوده‌اند، ولی مدام رفت و برگشت دارند در کفر و ایمان **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أُزْدَادُوا كُفْرًا** (نساء: ۱۳۸)؛ یعنی **ترددی** بین کفر و ایمان دارند و در ریبشان هم مترددند. هی می‌آید و بعد اتفاقی می‌افتد و برمی‌گردد **فِي رَبِّهِمْ يَتَرَدَّدُونَ** (توبه: ۴۵). کم کم سر از **ثُمَّ أُزْدَادُوا كُفْرًا** (نساء: ۱۳۵) در می‌آورد. پس در بحث منافقین این خط را باید دنبال کرد. (۲۶: ۱۵)

(۷۴): **وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ أُولُو كُفْرٍ**؛ اعتقاد رفته رفته از **حُرُوتِ بَاطِنِي** تبدیل می‌شود به یک همت و **عزم عملی**. حالا این چه مربوط به حادثه گردنه و عقبه تبوک باشد که این‌ها می‌خواستند پیغمبر را بزنند و نتوانستند. روال کلی این است که اول **قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ** (۷۴)؛ حرف از کفر می‌زنند، ولی بدانید که در مرحله قالوا باقی نمی‌ماند بعد از قول به همت و عزم تبدیل می‌شود و حرکتی پشت سر این حرف انجام می‌دهد و تبدیل به یک پدیده عملی می‌شود. این همان چیزی است که **أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ** (محمد: ۲۹)؛ این‌ها گمان می‌کنند که خدا این کینه‌های این‌ها را اخراج نمی‌کند این‌جا همان مرحله اخراج کینه‌ها و مریضی قلبی این‌هاست. این مریضی قلبی او در اعضا و جوارحش ظاهر می‌شود؛ مثل مریضی‌های داخلی‌ای که آدم می‌گیرد و بعد مدتی روی پوست خودش را نشان می‌دهد.

#### وقتی لطف و رحمت در مورد بعضی، نتیجه عکس می‌دهد

(۷۴): **وَمَا نَقْمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ**؛ این‌ها از پیغمبر و مؤمنین عیب‌جویی نکردند مگر این‌که خدا و رسول این‌ها را از فضلش بی‌نیاز کرده بود. این یعنی چه؟ چرا باید **أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ** باید تبدیل به نعمت در این‌ها بشود؟ و زبان عیب‌جویی و انکار درست کند؟ این مال همان بحث قرآنی است که اگر کسی زمین و زمینه خبیثی داشته باشد، باران که در لطافت طبعش خلاف نیست/ در باغ لاله روید و در شوره زار خس.

این آیه ۵۷ و ۵۸ اعراف را ببینید: وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَتُ سَحَابًا ثِقَالًا سَقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۵۷) وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ (۵۸)

وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ؛ او کسی است که بادهای او را ارسال می‌کند پیشاپیش رحمتش. در مورد بشارت‌های معنوی هم البته همین‌طور هست. کسی که می‌خواهد باران‌های معنوی را بگیرد، پیشاپیش بادهای بشارت‌دهنده‌ای در وجودش می‌وزد و شخص در وجودش بوی باران را احساس می‌کند. اگر بعضی شامه‌ها بوی ظهور می‌شنوند، همان بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ است. در باب ارهاصات نبی هم همین است. نبی قبل از این که به مقام نبوت برسد ارهاصات دارد؛ یعنی کم کم خودش می‌فهمد که دارد نبی می‌شود. لذا این روایاتی که راجع به زمان بعثت پیامبر هست، که مثلاً خدیجه(س) فهمیده و خود پیامبر نفهمیده که پیامبر شده، این‌ها ریشه‌ای باطل است. کسانی که اهل کشف هستند خودشان این مسائل را بیان کرده‌اند؛ چون پیشاپیش مقدماتش برای آن‌ها روشن می‌شود و می‌فهمد که دارد نبی می‌شود، می‌فهمد که دارد یک اتفاقاتی می‌افتد. در هر حال شامه‌هایی این بشارت‌ها را درک می‌کنند که نورانیت‌هایی داشته باشند. یکی از بهترین راه‌های کسب نورانیت هم همین قرآن است. وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ (اعراف: ۱۵۷) قرآن نور است. اگر کسی با قرآن مانوس بشود، پتانسیل لازم برای کسب نورانیت در او به وجود می‌آید؛ مثلاً می‌فهمد فلان مجلس بد است؛ یعنی تا بنشینند احساس کدورت می‌کند، حتی ممکن است هیچ لهو و لعبی هم اتفاق نیفتد. حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَتُ سَحَابًا ثِقَالًا؛ ابرها پر بار می‌شوند سَقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ؛ ما آن را سوق می‌دهیم به سمت سرزمین‌های مرده فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ؛ ما آب نازل می‌کنیم فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ؛ میوه‌ها از آن خارج می‌کنیم كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى؛ ما اموات را این‌طوری اخراج می‌کنیم. لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ حالا بستگی دارد که اموات بحث معاد باشد، یا کسی که روحش مرده باشد که قرآن از او به میت نام می‌برد. این باران می‌آید وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ؛ حالا بستگی دارد بلد چه بلدی باشد! اگر بلد، طیب باشد، زمین پاک باشد، يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ؛ این رویدنی‌ها در او به اذن پروردگارش می‌روید. وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا. اما زمین، اگر خبیث باشد، از همان آب، چیز پست و بی‌ارزش خارج می‌شود؛ یعنی آب همان آب

است، اما یک‌جا رویدنی می‌روید، یک‌جا چیز پست و بی‌ارزش؛ یعنی فاعل در فاعلیت خودش مشکلی ندارد. مشکل از **قابلیت قابل** است. وقتی زمین مشکل دارد، حتی رحمت‌ها هم تبدیل به نعمت‌ها می‌شود؛ یعنی رحمت در **مبدأ فاعلی** تبدیل به نعمت در **مبدأ قابلی** اش می‌شود. **كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ**؛ ما این جوری آیات را باز می‌کنیم برای شاکران.

سوره مبارکه واقعه را بیاورید. از آیه ۷۵ تا ۸۲ **فَلَا أُفْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ**؛ به جایگاه ستارگان قسم، که اگر می‌دانستید، چقدر قسم مهمی است. **وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ**؛ که این قرآن در کتاب مکنونی است. **كَهَ لَّا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ**؛ که آن کتاب مکنون را فقط مطهرون می‌توانند با آن تماس پیدا کنند. **تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ**؛ شما چنین گفتاری را مدهن هستید و دارید خراب می‌کنید و راجع به آن اهل ذهن و ماست‌مالی شده‌اید؟ **وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تُكَذِّبُونَ**؛ و رزق‌تان را تکذیب قرار داده‌اید از این کتاب؟ این همین است که **وَمَا نَقْمُوا إِلَّا أَنْ أَعَانَهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ**.

سؤال: منظور خسارت‌های مادی است یا معنوی؟

جواب: در شأن نزول همین خسارت‌های مادی است که غنائم را به آن‌ها داد ولی شأن نزول مخصص نیست؛ به خاطر این‌که پدیده‌های شدیداً معنوی؛ مثل قرآن، دعوت انبیاء برای همه که خوب نیست. در همان آیه معروف هم داریم که **وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا**؛ (اسراء: ۸۲) همین قرآن برای بعضی **مایه خسارت** است. یا حتی دعوت انبیاء هم برای همه **مایه رحمت** نیست.

در سوره نوح آیه ۶: **قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا**؛ خدایا من این‌ها را شب و روز دعوت کردم **فَلَمَّ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا**؛ این دعوت من برای این‌ها فقط مایه فرار بود؛ یعنی هرچه بیشتر این‌ها را دعوت می‌کردم، این‌ها بیشتر فرار می‌کردند. و البته این خیلی به نبی سخت می‌گذرد که ببیند از طرفی مسئول دعوت است و از طرفی هر کلمه‌ای باعث فرار بیشتر می‌شود. اصلاً این‌ها که می‌گوید: **شَيْبَتْنِي سُورَةُ هُودٍ**؛ سوره هود مرا پیر کرد به دلیل **فَاسْتَقَمْتُ كَمَا أَمَرْتُ** بوده؛ یعنی همان جوری که امر شدی استقامت کن و اهل معنا می‌گویند که پیغمبر باید استقامت کند و بگوید و از آن طرف هرچه می‌گوید این‌ها بدتر می‌شوند! می‌بینید که چقدر به پیغمبر سخت

خواهد گذشت؟! **وَإِنِّي كَلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِيَتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا نُيُوبَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا** **اسْتِكْبَاراً**؛ من هرچه این‌ها را دعوت کردم، که تو این‌ها را ببخشی، دستشان را توی گوششان می‌کنند و پیراهنشان را روی صورتشان می‌کشند که نبینند و نشنوند. این جاست که حتی بیان معنوی در طرف اثر بدتر می‌گذارد؛ مثل غذای مانده که هرچه رطوبتش را بیشتر بکنی گندش بیشتر می‌شود. می‌شود این اتفاق با تقسیم غنائم برای او بیفتد، یا کاملاً با بیانات معنوی! قرآن تحمل هردو معنا را دارد.

**همه آیه خدایند؛ یعنی همه هیچ‌اند**

(۷۴): **إِلَّا أَنْ أَعْنَاهُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ** این جا نکته ای هم هست که بارها عرض شده که خدا با کسی جمع نمی‌شود. با رسول جمع نمی‌شود. «اغناهم الله ورسوله من فضلهم» نیست. فقط از فضل خداست. کسی آمد و در محضر پیامبر رفت منبر. گفت: «من اطاع الله ورسوله فقد هدى و من يعصهما فقد غوى»؛ کسی که خدا و رسول را اطاعت کند هدایت شده و کسی که این دو تا را عصیان کند، گمراه می‌شود. حضرت گفتند: **بئسَ خَطِيبَ الْقَوْمِ أَنْتَ؟** چقدر بد سخنرانی هستی! گفت: چرا؟ گفتند: چرا گفتی «و من يعصهما؟» گفت: چه بگویم؟ فرمود: بگو «ومن يعص الله ورسوله فقد غوى».

این اعتقادات مهم است. اگر مهم نبود قرآن این قدر تکیه نمی‌کرد که دائم می‌خواهد رابطه خدا را با بندگان مشخص بکند که خدا با بندگان جمع نمی‌شود، خدا یک چیز دیگر است. **مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ** **وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ** (مجادله: ۷)؛ خدا چهار سه است؛ پنج چهار است. خدا مثل تصاویر ذهنی شماست نسبت به شما که چقدر آن تصویر نمی‌تواند شما را بفهمد. اگر ذات الهی را کنار بگذاریم، به قول امام: «خَارَتْ عَقُولُ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ»؛ آن‌جا عقول انبیا متحیر است. آن‌چه ما از خدا می‌فهمیم فیض خداست که **دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا بِالْمُمَارَاجَه**؛ در واقع وجه‌الله است. این بحث اصلاً مفروض نبود که خدا هست یا نیست؟ خدا از بین می‌رود یا نمی‌رود؟ آن فیض خداست که از بین نمی‌رود.

خدا که **وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ** (آل عمران: ۳۰)؛ خدا ما را از خودش تحذیر می‌دهد. این که شیخ صدوق آخر کتاب توحیدش می‌گوید این قدر در ذات خدا فکر نکنید. آیا خدایی که خودش حرف می‌زند بیاید خودش را اثبات کند؟ من همین که دارم حرف می‌زنم؛ یعنی هستم. برای همین خدا اصلاً خودش را اثبات نمی‌کند. این یک نکته قرآنی است که ما هیچ اثبات خدایی در قرآن نداریم.. **أَفِي اللَّهِ شَكٌّ؟** (ابراهیم: ۱۰) من الان دارم حرف می‌زنم، آیا باید بیایم خودم را اثبات کنم؟ وقتی آدم می‌آید راجع به آن فیض خدا فکر کند **وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ** (الرحمن: ۲۷). این فیض خداست که باقی است نه خدا. این **فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ** (بقره: ۱۱۵). تازه بحث در این وجه الله و فیض خداست. خدا که اصلاً در این تعابیر نمی‌گنجد. حتی به همین فیض خدا هم که انسان بخواهد فکر کند، هیچی برای انسان باقی نمی‌ماند و یک لحظه می‌رود که آدم گنگ بشود! فکر می‌کنی که من که هستم؟! چون که فهم و فهمنده و مفهوم را در هم می‌ریزد. همه را برش می‌زند و فرومی‌رود، پر می‌کند و خارج می‌شود و این تازه وجه خداست. لذا همه چیز می‌شود آیه‌ای از آیات الهی؛ یعنی برای هیچ چیز سهمی باقی نمی‌ماند و همه چیز را او پر می‌کند. سهمی برای او نمی‌ماند مگر همین که هیچی نیست! و فقط شده آیه‌ای از آیات الهی! و نشانه‌ای از نشانه‌های الهی. چه طور؟ شما فیض خودتان را حساب بکنید که وقتی دارد یک موجود ذهنی را می‌سازد، می‌آید تمام هویت او را می‌سازد، پر می‌کند و در می‌رود و می‌رود موجودات دیگر را می‌سازد، پس هم آن جاست و هم در جاهای دیگر. خدا که اصلاً با چیزی قابل مقایسه نیست که بخواهد با چیزی جمع بشود! چنانچه اگر در تصویر ذهنی خودتان ده تا تصویر هم بگذارید، آیا با شما می‌شوند ۱۱ تا؟ یا باید بگوییم ده تا یا بگوییم: یکی!

خدا نه سه‌تاست، نه دو‌تاست، نه یکی است. این که می‌گویند خدا «واحد لا بالعدد» است؛ یعنی همین. یکی که جزئی از اعداد است، خدا این نیست. خدا احد است. دومی برایش معنا ندارد. واحد قاهر است. کسی بخواهد قدری این مباحث را بفهمد، راهش این است که مراتب و شئون نفس را بفهمد. خلاصه قرآن در مباحث توحیدی، خیلی دقت و ظرافت دارد. وسط مباحث اجتماعی و سیاسی هم گاهی مباحث توحیدی دارد. که هم اول است هم آخر هم ظاهر است هم باطن. همین که امیر المؤمنین می‌گویند: **وَكُلُّ ظَاهِرٍ غَيْرُهُ غَيْرُ بَاطِنٍ وَكُلُّ**

بَاطِنٍ غَيْرِهِ غَيْرُ ظَاهِرٍ؛ این چه موجودی است که هم ظاهر است، هم باطن. تا می‌خواهد ظاهر بشود، باطن می‌شود. تا می‌خواهد خودش را نشان بدهد، پشت آیه‌های خودش مخفی می‌شود. یکی از راه‌هایی که می‌شود این چیزها را فهمید، این است که مراتب و شئون نفس را بفهمد. قرآن این‌جوری است که وسط بحث‌های توحیدی، بحث‌های اجتماعی می‌کند.

مثل همین جا. جمع نمی‌بندد خدا و رسول را. مثل آن جا که اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ (انفال: ۲۴) دَعَاكُمْ نه «دعواکم»! فعلش مفرد است. خدا جمع بسته نمی‌شود با کسی. فقط یک مثال نقض دارد. اگر گفتید کجاست؟ إِنَّ اللَّهَ (يُصَلِّي) وَمَلَائِكَتُهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ (احزاب: ۵۶) شما این را چطور توضیح می‌دهید؟ انّ الله يصلى على النبي و الملائكة يصلون على النبي. نه این‌که خدا با ملائکه جمع بشود! بلکه حذف ما يعلم منه جایز؛ این‌جا یک فعل محذوف وجود دارد.

ببینید سوره احزاب آیه ۴۳ را ببینید: قرینه و توضیح همان آیه ۵۶ است. هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ (يُصَلُّونَ) این‌جا هم فعل محذوف داریم؛ يصلون. این آیه قرینه است و مثنای برای توضیح آن آیه؛ چون منعطف است به هم و این دو همدیگر را توضیح می‌دهند. خلاصه برای خدا مهم است که شما این‌ها را درست بگویید و خدا را جمع نبندید! مثلاً این‌که اله مع الله با اله من دون الله فرق دارد. این ظرافت‌های توحیدی را لحاظ کنید. البته اصل خود محتوای ولی خود بیان و کلام هم مهم است؛ چون بیانی که شما می‌کنید

### دقت در گفتار به دلیل تأثیر در افکار

(۴۵: ۵۲) این تنظیم گفتارها را باید داشته باشید. بحث را چند جور می‌توان منحرف کرد. این‌که به بحثی مثل استخاره آنقدر تمرکز بدهید که در منظومه دینی جایگاه ویژه‌ای پیدا کند که در خرید و انتخاب همسر و شغل جا باز می‌کند، اما وقتی در روایات و آیات می‌روید می‌بینید اثری از این پدیده نیست! و یک صدم درصد گوشه‌ای را پر کرده، اما الان استخاره در زندگی ما یک وجهه‌ی کاریکاتوری گرفته، یا در بحث گفتار، می‌بینید خود گفتار روی محتوای فکر آدم تأثیر می‌گذارد و از آن طرف محتوا روی گفتار اثر می‌گذارد. محتوا و گفتار تأثیر



متقابل روی هم دارند؛ یعنی اگر مرتب گفتی: ای امام رضا خدا که نمی‌دهد، تو بده! این گفتار رفته رفته در آدم اثر می‌گذارد؛ یعنی آدم فکر می‌کند که امام رضا منهای خدا حاجت می‌دهد. خود گفتار در اعتقادات آدم اثر دارد. (۵۵: ۰۸) آیاتی وجود دارد برای تنظیم گفتارهایی که اثر سوء اجتماعی دارد؛ مثلاً دارد که **لا تَقُولُوا رَاعِنَا**، چون که دارند از گفتار پیغمبر سوء استفاده می‌کنند.

یا در این آیه، گفتن روی عزم و اراده تأثیر دارد. **وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا** (۷۴)؛ یعنی گفتن و همت؛ لذا این **ادب گفتن** را باید رعایت کرد و الا چرا پیغمبر به آن خطیب گفت: تو سخنران بدی هستی؟ با این که ممکن است منظوری نداشته است ولی می‌گوید: تو حق نداری خدا را با دیگری جمع کنی؛ چون وقتی جمع کنی رفته رفته فکر می‌کنی که واقعاً این‌ها با هم جمع می‌شوند! یعنی خدا و رسول مثل دو تا آدم در کنار هم هستند! در حالی که در کنار خداوند سهمی برای آدم باقی نمی‌ماند.

## انسان مالک، مشارک و ظهیر نیست!

### پس شفاعت یعنی چه؟

مثلاً سوره مبارکه سبأ را ببینید. آیه ۲۲ که از آن آیه‌های جامع قرآن است. می‌دانید که بعضی از آیات روشنایی خاصی دارد: **قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ رَزَعْتُمْ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكِ؛** شما بگو هر کس غیر خدا را می‌خواهید بخوانید، (که یک کاری بکنند). شما یا خدا را صدا می‌زنید، یا کس دیگر را اما به نحو مالکیت **لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ** **دَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دُونِ اللَّهِ؛** اولاً غیر خدا مالک هیچ چیز نیست؛ یعنی تو مالک دست و پای خودت هم نیستی. مالک خطورات خودت هم نیستی. مالک هیچ چیز نیستی. **وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكِ؛** برای آن‌ها در آسمان و زمین به نحو مشارکت با خدا هیچ شریکی هم برای او نیست. **وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ؛** برای خدا از آن‌ها هیچ پشتیبانی هم نیست؛ یعنی شما پشتیبان خدا هم نیستی، پس مالک نیستی. مشارک که نیستی. ظهیر هم نیستی. فقط می‌ماند پدیده شفاعت آن‌هم **لِمَنْ أَدْنَى لَهُ. وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ** (سبأ: ۲۳). آن وقت هر کس کاری می‌کند با شفاعت دارد کاری می‌کند. آن وقت نقش محوری شفاعت که تمام عالم

دارد بر محور شفاعت می‌گذرد و این‌که هر کسی کاری می‌کند، با شفاعت دارد می‌کند، لذا باید ببینیم پدیده شفاعت یعنی چه؟ چیزی جفت چیز دیگری می‌شود تا **ظرفیت قابل** بالا برود تا **فاعلیت فاعل** تحقق پیدا کند. یعنی **وساطت فیض**. فقط و فقط کار در دنیا با شفاعت انجام می‌شود و الا نه کسی مالک چیزی است! نه کسی با خدا در چیزی شریک است! نه کسی دارد خدا را کمک می‌کند!

### اراده هیچ کس مؤثر نیست الا خدا

(سؤال) هر اتفاقی که در این عالم می‌افتد و هر کسی بخواهد برای شما کاری بکند، فقط شفیع شما می‌شود. آن‌هم در جایی که اذن داشته باشد. این جور نیست که شما به اراده خود بدون اذن الهی کاری می‌کنید! بلکه شما از خدا اذن می‌گیرید که واسطه فیض بشوید؛ یعنی اولاً هیچ کاری را شما نمی‌کنید. اصلاً لزومی ندارد من به شما نگاه کنم! اصلاً شما که هستید که بخواهم فکر کنم که خیلی کاره هستی! یک عده اذن‌شان در شفاعت خیلی زیاد است و در شفاعت‌های خیلی گسترده مأذون هستند؛ مثل اهل بیت(ع). یک عده هم حیطة عملکردشان پایین است. تازه جایی هم بخواهی شفاعت کنی **لِمَنْ أُذِنَ لَهُ** است. اگر کسی فکر کند که کسی نه نمی‌تواند ضرر بزند به من و نه می‌تواند نفع بدهد به من. این تفکر خیلی راحت می‌کند آدم را. **مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ** (فاطر: ۲)؛ خدا بخواهد بدهد می‌دهد. از کانال تو بخواهد بدهد می‌دهد. از کانال دیگری بخواهد بدهد می‌دهد. ممکن است این کانال را ببندد و از کانال دیگر بدهد، یا ممکن است به دست خودت بدهد. یک فرعونی پیدا می‌شود که همه بچه‌ها را می‌کشد که موسی را گیر بیاورد، خدا موسی را می‌دهد به فرعون و می‌گوید: حالا که این جور شد، می‌دهم خودت بزرگش کنی تا بفهمی کار دست کیست! همه چیز دست خداست کما این‌که در تصویری که می‌کنید، چه جوری همه چیز دست خودتان است! ببینید چقدر مسخره می‌شود که شما به یکی از موجودات ذهنی خودتان بگویید یک پولی بردار به آن یکی بده! بعد آن موجود ذهنی شاخ و شانه می‌کشد که من نمی‌دهم! خوب این یعنی چه؟ اگر من خودم بخواهم که خودم می‌دهم. اصلاً من دست خودت را توی جیب می‌کنم که بدهی؛ چون اذن تو دست من است.

این موجود ذهنی را چون من خودم ساختم، از من که نمی‌تواند تعدی کند! این‌ها زیاده‌ی بر من نیستند که! همه‌شان در چنبر وجود من هستند. بدانید که هیچ کس مالک هیچ چیز نیست، پس خیالتان راحت! فقط خدا را راضی بکنید و از خدا بخواهید برکات و رزقش را بدهد و خدا می‌دهد. اگر آدم خوب فکر بکند مسخره‌اش می‌آید که به دست دیگری نگاه کند که مثلاً او چقدر چک برای من خواهد کشید؟ هرچقدر انسان این معنا را بتواند در خودش نگه دارد، بیشتر راحت می‌شود از همه چیز.

### وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ وَ شَأْنِ حَاكِمِيَّةِ نَبِيٍّ

(۷۴): فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَّهُمْ؛ معلوم است که توبه حتی برای منافقین هم هست. توبه بکنند برای منافقان بهتر است؛ یعنی خوب است. (این جا افعال تعیینی است نه تفضیلی) توبه هم فقط در **نزد رهبری** باید انجام بشود.<sup>۵</sup>

(۰۳: ۰۸: ۰۱) اساساً این را در قرآن به عنوان یک پروژه دنبال کنید که **نقطه هم‌گرایی جامعه اسلامی** شخصیت خود نبی است، آن هم نه من باب عصمتش. آقای منتظری خودش استشهاد می‌کند و توی آیه **وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ** (آل عمران: ۱۵۹) نبی را برمی‌دارد و جایش **ولی فقیه** می‌گذارد. می‌گوید خوب است نبی (ولی فقیه) مشورت بکند ولی عزم شخصی خودش است.<sup>۶</sup> (۵۲: ۰۸: ۰۱) در این آیه اگر شأن عصمت باشد، که اصلاً پیامبر نباید مشورت بکند. یک حرکت فقهی جا افتاده در فقهاست که می‌گویند وصف عنوانی موضوعیت ندارد. همه فقها، «یرجع الی الامام» های باب حدود و تعزیرات را می‌کنند «یرجع الی الحاکم» چرا القای این خصوصیت‌ها را می‌کنند؟ به چه عنوانی؟<sup>۷</sup>

### نقطه هم‌گرایی و فصل الخطاب امت رهبری است

شما در بحث نبی می‌بینید بسیاری از شئون نبی، شئون ابلاغ نیست. **شئون حاکمیت** اوست؛ یعنی او حاکم است. اساساً این سؤال مطرح است که چرا حضرت امیر در خانه خدا متولد می‌شود، مگر آن‌جا زایشگاه است؟ و این را هم طرف می‌داند که زاییدن با چه عوارضی همراه است! آیا این عجیب نیست؟! آیا یک اتفاق است؟ این را

شیعه و سنی گفته‌اند.<sup>۸</sup> (۳۱: ۱۴: ۰۱) این‌ها (اهل تسنن) نقل کرده‌اند که حضرت علی که نماد ولایت و امامت است در مرکزیت توحید به دنیا آمد که خانه خدا نماد توحید است. این یعنی چه؟ چون شما اگر **توحید** در حاکمیت‌ها را خوب درونی کنید، و معنا کنید، از دلش نبوت بیرون می‌آید، و **نبوت** را خوب درونی کنید، از دلش **امامت** در می‌آید و امامت را درونی کنید، از دلش ولایت فقیه در می‌آید. این است که امام می‌گوید: **ولایت فقیه** از بدیهیات اولیه عقلی است. شما نبی را بفهمید، یعنی نبی‌ای که فقط مبلغ نیست بلکه شأنش **لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ** (نساء: ۱۰۵) است. نبی‌ای که شأنش در نقطه محوری‌ای قرار دارد که شأن حاکمیت است. او نقطه هم‌گرایی است. حالا که نیست و نیستند، **نقطه هم‌گرایی**، رهبری است. حتی اگر افراد بخواهند در مسافرت‌های جهادی دردمندان کار بکنند باید حول محور نقطه هم‌گرایی کار بکنند. این را باید مجتهدانه کسی وارد شود و نشان بدهد که این‌ها به شئون نبی و عصمت ربط ندارد. این‌جا به شئون نبی رافع اختلاف و حاکم ربط دارد، نه شأن نبی مبلغ احکام! این نقطه هم‌گرایی را در کل قرآن نگاه کنید.

و همه باید حواسشان باشد که این نقطه هم‌گرایی از بین نرود.<sup>۹</sup> (۰۳: ۱۷: ۰۱)

### حرف زدن بهتر از سکوت است

(۳۳: ۱۹: ۰۱) این روایت را اجازه بدهید بخوانم. وسائل/ ج ۱۲/ ص ۱۸۸ از امام زین العابدین (ع) می‌پرسد: **أَنَّهُ سَأَلَ عَنِ الْكَلَامِ وَالسُّكُوتِ أَيُّهُمَا أَفْضَلُ؟** سکوت یا کلام کدامش بهتر است؟ حضرت فرمودند: **فَقَالَ: لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا آفَاتٌ؛** هر کدامش آفاتی دارد. **أَمَّا فَإِذَا سَلِمًا مِنَ الْآفَاتِ فَالْكَلَامُ أَفْضَلُ مِنَ السُّكُوتِ؛** اگر هر دو سالم از آفات باشد، کلام افضل است از سکوت است. این که کلاً کسی فکر کند که من ساکت می‌شوم، فکر بی‌خودی است. **قِيلَ وَ كَيْفَ ذَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟** پرسید چرا کلام بهتر است؟ **فَقَالَ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مَا بَعَثَ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأَوْصِيَاءَ بِالسُّكُوتِ؛** خدا که انبیاء را به سکوت مبعوث نکرده است. **إِنَّمَا بَعَثَهُمْ بِالْكَلَامِ؛** با کلام مبعوث شده‌اند و باید حرف بزنند. لذا کار خوبی نمی‌کنید اگر سکوت می‌کنید. بله در مقابل حرف چرت و پرت حرف نزدن بهتر است و می‌فرماید: **وَلَا اسْتُحِقَّتِ الْجَنَّةُ بِالسُّكُوتِ؛** با سکوت کسی مستحق بهشت نمی‌شود. **وَلَا اسْتُوجِبَتْ وَلَايَةُ اللَّهِ**

بِالسُّكُوتِ؛ اگر کسی بخواهد ولی الله بشود، با سکوت ولی الله نمی‌شود، با کلام ولی الله می‌شود. **وَلَا وَقَيْتِ النَّارُ**  
**بِالسُّكُوتِ؛** با سکوت کسی از آتش بر حذر نمی‌شود. **وَلَا تُجَنَّبُ سَخَطُ اللَّهِ بِالسُّكُوتِ؛** کسی از غضب خدا با سکوت  
کناره نمی‌گیرد. **إِنَّمَا ذَلِكَ كَلَةٌ بِالْكَلَامِ؛** همه‌اش با کلام است و کلام لازم دارد، لذا سکوت کردن هنری نیست.  
حرف زدن هنر است. حرف درست و به موقع زدن. شما می‌دانید قیام توابین از خود عاشورا شروع می‌شود، ولی  
نوش دارو بعد از مرگ سهراب شده است. حواس‌ها باید جمع باشد! همه باید حرف بزنند، اما باید ببینند چه  
حرفی باید بزنند، و کی بزنند، نه این که حرف نزنند! (۲۸: ۲۳: ۰۱)

### لازمه ولایت عصمت نیست

(سؤال) گاهی کد در خود قرآن گذاشته؛ البته **عصمت در رهبری پیامبر** به او کمک می‌کند، ولی به این معنا  
نیست که بگویید: اگر معصوم نباشد، نباید رهبر باشد! باید پاسخ این سؤال را بدهید که در این مسیری که آمده  
که گفته‌اند ما **آدم و قانون** می‌خواهیم. چرا خدا یک کتاب پرت نکرد؟ چرا نگفت کتاب را بگیرد؟ چرا در مقام  
تطبیق و تبیین و اجرای کتاب چرا آدم آورد؟ حسینا کتاب الله حرف ریشه‌ای‌ای است که اهل تسنن می‌زنند؛  
یعنی می‌گویند ما احتیاج به قانون داریم، ولی احتیاج به آدم نداریم. آدمش را خودمان می‌گذاریم! مثلاً در  
وشاورهم فی الامر کد دارد که می‌گویند این آیه به عصمت پیغمبر ارتباط ندارد. چرا؟ چون اگر ارتباط به عصمت  
را ضمیمه کند، احتیاج به مشورت ندارد و پیغمبر معصوم که نباید مشورت کند! مصلحت دیگری در مشورت  
هست و آن **مصلحت اجتماعی** است که احتیاج به عصمت ندارد. همیشه صحبت سر این بوده که وقتی به امامت  
می‌رسیم، این شئون نبی کجا می‌رود؟ اگر آن جا لازم است، پس باید این جا هم لازم باشد. اگر لازم نیست، پس  
برای خود پیامبر هم لازم نبوده است، حال آن که قرآن می‌گوید: این شأن برای نبی لازم است و اتفاقاً آیاتش  
منسلخ از زمان است؛ یعنی ارتباطی به زمان ندارد و بیان کلی نبوت است. اگر این شأن‌ها لازم است، شما بگویید  
این شئون کجا می‌رود؟ ما تا امامت ادامه می‌دهیم و می‌گوییم در امام می‌رود. حالا که امام غائب شد، از این به

بعد چه باید بگوییم؟ آیا بگوییم رها شد؟ پس آن حرف‌های کلی چه شد؟ بدیهی است که این شئون نبی باید جای دیگر برود و می‌رود پدیده **ولایت فقیه** و شأن ولایت فقیه را درست می‌کند.

### نقطه هم‌گرایی پیامبر در حاکمیت اوست نه واسطه فیض بودن!

(۴۱: ۲۷: ۰۱) و چرا می‌گفتیم مرکز هم‌گرایی بود؟ اتفاقاً نقطه هم‌گرایی بودن شخصیت پیامبر به خاطر بحث‌های مبلغ احکام بودن و **دَنَى فِتْدَلَى** و واسطه فیض بودن نیست. هم‌گرایی پیامبر در جایی بوده که **رافع اختلافات** اجتماع و حکم اجتماعی بوده و برای نفی طاغوت است و برای ارتباط با منافقین است و ... در تمام جاهایی که آورده **پیغمبر با کتاب**، در جاهایی بوده که مسائل اجتماعی مطرح بوده و اگر آن‌جا نقطه هم‌گرایی نبی است، این‌جا هم نقطه هم‌گرایی ولی فقیه است. برای همین است که آقای منتظری علیه المغفره فرمودند که: **تجاهر به مخالفت با ولی فقیه حرام است.**

### از ویژگی‌های اصلی نفاق، مقابله با رهبری است

و بدانید که در سوره منافقون، نساء و توبه آمده شاخص منافقین و آن‌جایی را که منافقین نشانه می‌گیرند همین جاست. منافقین به **بدنه نظام اسلامی** خیلی کاری ندارند. ایراد گرفتن به رئیس جمهور و ... مهم نیست و این **شاخصه نفاق** نیست اما اگر نقطه رهبری را بزند و هدف بگیرد و بخواهد که او نباشد، نه این‌که انتقاد کند، این همان پدیده منافقین است. (۴۵: ۲۹: ۰۱)

(۷۶): **وَمِنْهُمْ مَّنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ**

**الصَّالِحِينَ**؛ این‌ها عهد کردند که اگر به ما بدهی ما حتماً صدقه می‌دهیم. ببینید از همین‌جا شروع می‌شود؛ این ثعلبه‌ای بوده که پشت سر پیامبر نماز می‌خوانده و آدم خوبی هم بوده، منتها مال دوست بوده و فقیر هم بوده. فقیر مال دوست. گیر می‌دهد به پیامبر که من می‌خواهم پول دار بشوم. خلاصه پیامبر نصیحتش می‌کنند که **لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ** (احزاب: ۲۱)، مگر من اسوه نیستم؟ ببین وضعیت زندگی من چه جور است ولی نمی‌پذیرد. بالاخره پیامبر دعا می‌کند و این پول دار می‌شود و قول می‌دهد که من حتماً صدقات واجبیم

را می‌دهم ولی وقتی برای جمع‌آوری سراغش رفتند زکوات می‌گویند: این هم شده یک جور باج‌گیری! مثل اهل کتاب می‌خواهید از ما جزیه بگیرید! و یکی از منافقین شد.<sup>۱۰</sup>

### در دعا اصرار نکنید چون ظرفیت خودتان را نمی‌دانید!

(۷۶): **فَلَمَّا آتَاهُم مِّن فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ** خلاصه، خدا داد و غنی شد اما آن‌ها بخل ورزیدند. اتفاقاً دادن در دارایی خیلی سخت است. بخشیدن ۱۰ درصد ۵۰۰ تومان کاری ندارد، اما ۱۰ درصد یک میلیارد کار دارد!

این یکی از ریشه‌های نفاق است؛ وقتی این چیزها ایجاد می‌شود، خدا نفاق در دل طرف ایجاد می‌کند. (۷۷): **فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ؛** به خاطر دروغ و به خاطر خلف وعده‌ای که با خدا کرد، آن وقت خدا در دل چنین آدمی نفاق می‌کارد **وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ؛** با این‌که این شأن نزول برای این یک آدم آمده، اما خدا جمع می‌بندد. چون یک جریان را خدا دارد معرفی می‌کند. فقط یک نفر نبوده. همین آدم رفته رفته منافق می‌شود. تازه مگر همین جا تمام می‌شود؟

### ۹۰٪ آیات انفاق به معنی کمک به نظام اسلامی است

(۷۸) **الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ؛** همین‌ها کسانی هستند که اهل کارهای اختیاری و داوطلبانه هستند را مسخره می‌کنند. این صدقات هم فقط پول نیست. **آبرو، علم،** هر چه به عنوان رزق دارید، باید انفاق کنید. و خدا زیاد می‌کند. خلاصه این آدم‌ها خودشان نمی‌دهند و رفته رفته به آن‌جا می‌کشند که دیگران را هم مسخره می‌کنند و منع می‌کنند. **وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ** که ذکر خاص بعد از عام است. کسانی که همین را که دارند می‌دهند.

انفاق هم در ادبیات قرآن در ۹۰ درصد آیات موارد خرج کردن برای نظام اسلامی است. ذیل همین آیه آمده که بحث کمک که شد، حضرت علی هیچ نداشت برای کمک کردن. رفت آب کشید. و مزدش برای هر دلو آب،

یک دانه خرما بود؛ **دَلْوٌ بِتَمْرٍ**. آن قدر آب کشید تا شد سه کیلو خرما. همین را رفت و کمک کرد حضرت امیر و او را مسخره کردند. یک لطفی هست در همین‌ها. **فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ**.

گاهی یک لطفی هست در همین کارها، حتی در عدم توفیق‌ها. چون نیت مهم است. آیه ۹۲ توبه را ببینید؛ **الَّذِينَ إِذَا مَا اتَّوَكَّلُوا لَتَذْمِلَهُمْ كَسَانِي** که می‌آید پیش توی پیامبر تا تجهیزشان کنی. **قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ؛** اما تو چیزی نداری که تجهیزشان کنی به جبهه بروند. **تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ؛** این‌ها برمی‌گردند در حالی که چشم‌شان دارد از اشک می‌ریزد! **وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ؛** این قدر حسرت دارند. کاش داشتیم و می‌رفتیم، یا کاش سنم می‌رسید! کسی هم اگر نمی‌تواند کاری را هم بکند باید این حالت را داشته باشد که اشک بریزد و بگوید: خدایا ما نتوانستیم. این‌ها را خدا محاسبه می‌کند. این حسرت‌ها را خدا می‌بیند.

## صلوات!

۱. مثلاً در همین مسائل مربوط به بی‌حجابی و بدحجابی باید نظرات مجازاتی قرآن درست تبیین بشود. چون در این ناحیه قرآن نظرات مجازاتی جدی دارد. باید از روی قرآن تبیین بشود، نه صرف احکام که اگر آن پشت صحنه بحث به لحاظ قرآنی که تبیین بشود، ممکن است خیلی‌ها راحت‌تر بپذیرند.  
۲. ولی کسانی مثل شیرین عبادی، مثل مهاجرانی؛ این‌ها رسماً شناسنامه قرآنی دارند. شیرین عبادی دقیقاً مصداق این آیه است که **وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا دَقِيقًا** همان موقعی که این‌جا می‌گوید؛ این قانون اساسی که ثمره خون شهادت و ... **وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شِيَابِئِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ** (بقره: ۱۴) می‌رود آن طرف می‌گوید: این قانون ظلم ... یعنی دقیقاً شناسنامه قرآنی دارد این فرد. از همان منافقان پناهنده هست که **فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئْتَيْنِ** (نساء: ۸۸).

۳. آیت‌الله زابلی در یک سفری که به خارج از کشور داشتند، توی کشتی کاپیتانی را می‌بینند که خیلی چهره‌اش آشنا بوده برای ایشان. خلاصه خوب که دقت می‌کند می‌بیند این کاپیتان همان مستشکل درس آقای خوئی بوده است! رفته بود و به او گفته بود: شما این جا چه می‌کنی؟ جواب داده بود: من مأمور انگلیس بودم آن موقع، حالا مأموریتم تمام شد! ببینید همه، این نیستند! همه، از اول مأموریت نگرفته‌اند برای ضربه زدن.  
۴. من خودم از آقای حبیبی راجع به بنی‌صدر می‌پرسیدم، می‌گفتند که: از اول قصدش رئیس‌جمهوری ایران بود. از همان پاریس.  
۵. نمی‌دانم قرآن می‌خوانید یا نمی‌خوانید؟ اگر نمی‌خوانید که کار بدی می‌کنید! اگر می‌خوانید اگر با سؤال بخوانید خیلی چیزها گیرتان می‌آید.  
۶. ضرب المثل است که: «الفضل ما شهد به أعداؤه»؛ فضل این است که دشمن شهادت بدهد. اگر در این چیزها خواستید استشهاد بکنید، از کتاب‌های آقای منتظری بکنید.

۷. سؤال: پس چرا علامه نمی‌پروراند این را در میزان ذیل همین **وَشَاوَرَهُمْ فِي الْأَمْرِ؟**  
جواب: این مباحث جدید است آخر. یک مفسر به نسبت زمان خودش باید چند گام جلوتر بگذارد و علامه نسبت به زمان خودش دوید. اصلاً شما از میزان که بگذرید چی دارید توی تفاسیر؟ آمده‌اند چند شأن نزول را ضمیمه ترجمه قرآن کرده‌اند و اسمش را گذاشته‌اند تفسیر! علامه دوید، منتها این مباحث جدید است. ضمن این که گاهی این مسائل را در تفسیر مطرح نمی‌کنند؛ چون در ظرفیت تفسیر نیست؛ مثلاً پرداخت به آیات فقهی در تفسیر دأب مفسرین نیست.

۸. می‌دانید یکی از عوامل اعتبار کتاب اهل تسنن بر این بوده است که فضائل امیر المؤمنین مکتوم بشود. و این کتمان اعتبار کتابشان را بالا می‌برده، لذا اگر می‌بینید کتابی مثل صحیح بخاری معتبر است؛ چون هیچ چیز از فضائل اهل بیت ندارد. و کتاب‌های معتبر قبل از صحیح بخاری مثل مصنف ابی‌شیبیه، مصنف عبدالرزاق با این که مقدم هستند، ولی مطرح نمی‌شود؛ چون حاوی فضائل اهل بیت است.

۹. نوری‌زاد در اوج بحران نامه می‌نویسد و دل رهبر را خون می‌کند و آن وقت شیرین عبادی به او جایزه می‌دهد! بعد هم به جایی می‌رسد که نمی‌تواند به این زن اعتراض کند که من این‌ها را برای تو نگفتم! این است که رفته رفته به این جاها کشیده می‌شود! وقتی تو دقیقاً همان نقطه هم‌گرایی را نشانه



---

می‌گیری، باید هم جایزه‌ات را از فلانی بگیری! بعد هم فکر می‌کند که من آزادیخواه هستم! چه جور باید برای آدم بین و واضح بشود که کارش اشتباه است؟ آن وقت یک عده با سکوت ...

۱۰. این مثل ادعاهای ماست که می‌گوییم خدایا به من میلیارد میلیارد بده، من اول یک مجتمع فرهنگی می‌زنم، چه هیئت‌هایی راه می‌اندازم! نکنید! این چه دعایی است که می‌کنید؟ شما از کجا می‌دانید ظرفیت پول‌دار شدن را دارید که می‌کنید برای پول‌دار شدن. این دعا خطرناک است! خیلی‌ها با پول منحرف شده‌اند! از خدا بخواهید که خدایا رزق کفاف به ما بده! که آبرویمان حفظ شود و دستمان پیش مردم دراز نشود. این قدر **offer** ندهید به خدا! کسانی که این قدر پیشنهاد می‌دهند به خدا، ربوبیت و فهم خودشان را قبول دارند و انگار صلاح خودشان را دقیقاً می‌دانند! و اصلاً لازم نیست از خدا چیزی یاد بگیرند!